

***Reality and the Method of Explaining Human Action in the  
Framework of the Islamic Philosophy A Fundamental Theory  
in the Humanities***

Seyed Saeed Zahed\*

**Abstract**

This article reviews the *Reality and the Method of Explaining Human Action in the Framework of the Islamic Philosophy: A Fundamental Theory in the Humanities* book. To reach the Islamic civilization, the necessity for producing Islamic social science and humanities became obvious after Islamic Revolution. Accordingly, several approaches were developed by different experts. One of them is to produce Islamic social science on the basis of Islamic Philosophy. The reviewed book tries to develop Islamic Humanities philosophy according to *Molla Sadra's* philosophy. Unfortunately, the writer, assuming 'human action' as the subject of the social science and humanities, uses the *Sadra's* philosophy to introduce a new Islamic social science and humanities philosophy. There are four well-designed chapters in the book. Starting from philosophy of the philosophy of Islamic humanities, the writer analyzed 'human action fact' according to an assumed framework of *Sadra's* philosophy. Fundamental philosophic assumptions are presented in the third and some methodological findings in the last chapter. However, the writings need to be reviewed according to Persian literature; some new understandings have been resulted. The necessity of Islamic social science, the multiplicity of individual, society, social science and humanities, the importance of agency and structure according to *Molla Sadra's* view, and gradual evolution of them are the findings of the book. Meanwhile, the book produces some valuable lights and shades on analyzing individual, society and social science using *Molla Sadra's* philosophy.

---

\* Associate Professor, Shiraz University, Iran, zahedani@shirazu.ac.ir

Date received: 2020-09-16, Date of acceptance 2021-01-20

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۲۲۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره دوازدهم، اسفند ۱۳۹۹

**Keywords:** *Molla Sadra's* Philosophy, Islamic Social Science and Humanities, Islamic Philosophy, Philosophy of Social Science and Humanities



## نقد کتاب

### واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی

### نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی

سید سعید زاهد\*

#### چکیده

این مقاله به بررسی و نقد شکلی و محتوایی کتاب واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی، نظریه‌ای بنیادین در علوم انسانی می‌پردازد. توجه به تولید علوم انسانی اسلامی به خصوص بعد از انقلاب اسلامی به عنوان یک ضرورت برای مدیریت انقلاب و رسیدن به تمدن جدید اسلامی مطرح شده است. یکی از راه‌های تدوین علوم انسانی اسلامی بر اساس فلسفه اسلامی است. کتاب حاضر تلاش دارد تا فلسفه علوم انسانی اسلامی را بر اساس حکمت صدرائی تدوین کند. در این مسیر نویسنده، کوشیده اند تا بر اساس حکمت متعالیه، نوعی از فلسفه علوم انسانی اسلامی را ارائه دهند. کتاب از لحاظ شکلی در وضعیت مطلوبی قرار دارد. هر چند متن کتاب نیاز به تنقیح دارد اما دست آوردهائی حاصل شده است. اصل نیاز به علوم انسانی اسلامی، تشکیکی یا ذومراتب بودن وجود فرد، جامعه و علوم انسانی، اصالت فرد و جامعه با توجه به نگاه صدرائی، و تدریجی بودن تکامل آنان، از دست آوردهای این بررسی است. در عین حال این تحقیق نقاط تاریک و روشنی در به کارگیری حکمت متعالیه در بررسی فرد، جامعه و علوم انسانی به دست می‌دهد که بسیار ارزشمند است.

**کلیدواژه‌ها:** حکمت متعالیه، علوم انسانی اسلامی، فلسفه اسلامی، فلسفه علوم انسانی.

\* دانشیار دانشگاه شیراز، zahedani@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۱

## ۱. مقدمه

پس از انقلاب اسلامی نیاز به نرم افزار مدیریت این نظام نوپا، نظر بسیاری از معتقدین و علاقه مندان به تشکیل تمدن نوین اسلامی را به علوم انسانی و تدوین این دسته از علوم با مذاق اسلامی، به خود جلب کرد. برخی فقط اخلاقی شدن علوم انسانی موجود را رافع نیاز دانستند (مانند دکتر علی شریعتمداری) و برخی دیگر این علوم را در پرتو علم کلام، فقه و تفسیر (مانند مرحوم آیت الله مهدوی کنی) مورد بازشناسی قرار دادند. برخی معتقد به استفاده از فلسفه اسلامی برای تدوین علوم انسانی تازه شدند (مانند آیت الله جوادی آملی و شاگردان ایشان) و برخی دیگر با تأکید بر روش شناسی، به تولید منطقی و فلسفه تازه ای برای روش تولید علوم انسانی اسلامی پرداختند (مانند مرحوم آیت الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی). امروز که حدود ۴۰ سال از تأسیس جمهوری اسلامی می گذرد پیشرفت های زیادی در هر یک از این طرز فکرها صورت گرفته و نتایج پرباری حاصل شده است. دو دسته اول تا حدودی متقاعد شده اند که اصلاحات روبنائی علوم انسانی متداول با اتکاء به اخلاق و یا علوم و حیانی موجود نمی تواند اقدامی اساسی تلقی شود و برای مرحله گذار کارآئی دارد. دو دسته دیگر که به کار بنیادی و اصولی معتقدند در تلاشند تا هر چه زودتر نتایج تحقیقات خود را عملیاتی کنند و جمهوری اسلامی را از بن بست که در این زمینه دچار آن است بیرون بکشند.

کتاب حاضر توسط دکتر عطاءالله رفیعی آتانی (متولد قزوین ۱۳۴۵) به رشته تحریر در آمده است. این کار در دسته سوم از دسته بندی فوق قرار می گیرد. ایشان معتقدند که با اتکاء به فلسفه صدرائی و حکمت متعالیه می توانیم به علوم انسانی جدید دست یابیم و مدیریت جمهوری اسلامی را از بحران فعلی برهانیم. تاکنون عدم مغایرت قوانین و طرح ها با اسلام مورد توجه مسئولین و دست اندرکاران اداره نظام بوده است؛ اما دو دسته دوم معتقدند که با تدوین علوم انسانی جدید با رویکردشان می تواند امور کشور را مطابق با اسلام اداره کند.

دکتر رفیعی در کتاب حاضر تا رسیدن به مرحله پیشنهاد فلسفه تدوین علوم انسانی بر پایه حکمت صدرائی پیش رفته است. این کتاب دارای نقاط قوت و ضعفی است که در این مقاله تلاش می شود نکته هائی از این دو وجه در اختیار خوانندگان محترم و نویسنده ارجمند قرار گیرد. باشد تا با تلاش ایشان و دیگر دست اندرکاران در تدوین و تولید علوم انسانی اسلامی هر چه زود تر بتوانیم شاهد این دسته از علوم کلیدی برای اداره نظام

اسلامی باشیم و کاستی های موجود که در اثر تمسک به علوم انسانی سکولار حاصل شده است مرتفع گردد.

در این مقاله به طور کلی هدف ما نقد و بررسی شکلی و محتوایی این کتاب می باشد. در نقد شکلی کل کتاب یکجا در نظر گرفته می شود و در بررسی محتوایی به هر یک از فصول کتاب به طور مجزا می پردازیم و در انتها به جمع بندی دیدگاه های خود از این بررسی دست می یازیم.

## ۲. نقد شکلی اثر

این کتاب توسط انتشارات آفتاب توسعه زیر نظر مرکز پژوهش های علوم انسانی اسلامی صدرا در بهار سال ۱۳۹۶ انتشار یافته است. ویراستاری کتاب توسط مرتضی طباطبائی انجام شده و در شمارگان ۱۰۰۰ در قطع رقعی و با ۳۰۲ صفحه، به تیغ رسیده است. این کتاب اثری بنیادین در زمینه فلسفه علوم انسانی و اجتماعی اسلامی می باشد و می تواند به عنوان کتاب فرعی برای کلیه رشته های علوم انسانی و اجتماعی به ویژه فلسفه علوم انسانی و اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. هدف نویسنده از تنظیم این کتاب تألیف یک کتاب درسی برای دوره های تکمیلی بوده است و می تواند به عنوان یکی از منبع های درسی برای دانشجویان این رشته ها به کار برده شود.

این کتاب دارای یک مقدمه و چهار فصل است اما فاقد نتیجه گیری کلی کتاب می باشد. همچنین یک نمایه در انتهای آن قرار دارد که به چند بخش تقسیم شده است: نمایه اصطلاحات، آیات، روایات، کتاب ها و مقالات، و مکاتب.

همه فصل ها دارای مقدمه و جمع بندی و نتیجه گیری هستند و منابع هر فصل نیز در انتهای هر فصل آمده است. تنها در فصل دوم لفظ مقدمه در آغاز آن نیامده و فصل با عنوان طرح مسئله شروع شده است.

طرح روی جلد و صحافی کتاب مطلوب است. اما عنوان کتاب بسیار طولانی است و اگر این عنوان کوتاه تر شود می تواند جالب نظر خوانندگان بیشتری باشد. برای مثال اگر عنوان به "کنش انسانی در چارچوب فلسفه اسلامی" و یا "کنش انسانی با رویکرد فلسفه اسلامی" تغییر یابد خواناتر خواهد شد. برقرار کردن رابطه با عنوان کتاب بدون تأمل، مشکل است. از این رو احتمال می رود کسی که روی پیشخوان کتاب فروشی این عنوان را در کنار عنوان های دیگر می بیند از کنار آن بدون توجه بگذرد.

رعایت قواعد نگارش و ویرایش کتاب خوب ارزیابی می‌شود. هر چند لازم است مطالب روان تر شوند. غلط‌های نوشتاری معدودی در لابه لای کلمات دیده می‌شود. برای مثال در صفحه ۲۵ سطر دوازدهم یکی از کلمات "باید" زیادی است. در صفحه ۳۹ سطر دوم متن از آخر، کلمه "اساساً" "اساس" نوشته شده است. یا در صفحه ۸۶ سطر نهم کلمه "عملی" "علمی" آمده است. همچنین در صفحه ۸۸ سطر چهارم از بالای صفحه، و صفحه ۱۰۱ سطر سوم از آخر متن، کلمه "از" زیادی نوشته شده است. در صفحه ۱۸۵ سطر چهارم از بالا وجود کلمه "به" بعد از "توجه" لازم به نظر می‌رسد. در صفحه ۲۰۱ سطر یازدهم از پائین صفحه "ی" زیادی است. در صفحه ۲۱۹ سطر ششم از بالای صفحه، کلمه "به" زیادی است. در صفحه ۲۴۱ نیز سطر هفتم از اول صفحه، کلمه "این" دوبار نوشته شده است. در عنوان آمده در صفحه ۲۸۶ "گرایش‌های" می‌باید "گرایش‌ها" باشد.

برخی از زیرنویس‌های لاتین در جای خود قرار ندارند. لازم است که در اولین مرتبه استفاده از یک اصطلاح، معادل لاتین آن در زیرنویس بیاید. در این کتاب برخی زیرنویس‌های لاتین این قاعده را پیروی نمی‌کنند، مانند کلمه لاکاتوش در صفحه ۴۰ که زیرنویس آن در صفحه ۴۲ آمده است. یا کلمه "علامت" معادل (signal) که در صفحه ۲۵۹ زیرنویس درج شده است. بسیاری از نام‌های خارجی و یا اصطلاحات علمی هم معادل‌های لاتین آنان نیامده است؛ مانند نام چالمرز در صفحه ۴۱، نام باچاراچ در صفحه ۴۲، نام دوینی در صفحه ۴۳، و بسیاری از اصطلاحات علمی مانند "مفاهیم"، "فضایا" و ... معادل لاتین برخی از کلمات هم به جای زیرنویس در داخل متن آمده است؛ مانند صفحه ۵۵.

نکته دیگری که حائز اهمیت و ذکر است تکرار بیش از حد برخی جمله‌ها و عبارات و یا توضیحات است. این امر را اگر اشکال شکلی در نظر بگیریم و نه محتوایی، می‌تواند در این بخش مطرح شود. برای مثال در فصل اول صفحه ۴۳ تعریف نظریه تکرار شده است. در فصل دوم نامه حضرت امام(ره) به گورباچف چندین بار تکرار شده است. در صفحه ۲۰۰، ۲۱۱، و ... نیز تکرار مطلب دیده می‌شود. شکل صفحه ۱۸۹ و شکل صفحه ۲۷۸ مثل هم هستند اما با دو زیرنویس و عنوان. بر اساس معرفی شکل‌ها، یکی فرایند شکل‌گیری کنش انسانی را بیان می‌کند و دیگری فرایند تولید علم را.

### ۳. نقد محتوایی اثر

دکتر رفیعی از رزمندگان دفاع مقدس می باشند. دارای تحصیلات عالی حوزوی و دانشگاهی هستند. تحصیلات حوزه را تا پایه ۱۰ ادامه داده و شش سال در درس خارج فقه از محضر علمای بنامی از حوزه علمیه قم استفاده کرده اند. تحصیلات دانشگاهی را در دوره کارشناسی رشته مدیریت دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد و دکترا را در رشته اقتصاد همان دانشگاه به پایان برده اند. علاقه ایشان به علوم انسانی اسلامی و به خصوص توسعه اقتصاد اسلامی است. از سال ۱۳۹۰ تاکنون دبیر علمی کنگره بین المللی علوم انسانی اسلامی می باشند. هم اکنون عضو شورای علمی گروه فلسفه علوم انسانی و گروه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، مدیر گروه اقتصاد دانشگاه بین المللی المصطفی (ص)، سردبیر مجله "کتاب نقد"، عضو هیات علمی دانشگاه علم و صنعت و سردبیر فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا می باشند.

در این قسمت ابتدا خلاصه ای از هر یک از فصول کتاب را تقدیم می داریم و سپس نقد و بررسی آن ها را به عرض خوانندگان محترم می رسانیم. قبل از وارد شدن به بحث از منظر روش شناختی نکته ای را متذکر می شویم. ممکن است به ضعم بعضی برای نقد حتماً باید بر اساس نظریه ای از پیش تدوین شده بررسی انتقادی صورت گیرد. لازم به توضیح است که از نظر این قلم ناقد می تواند از اندیشه ابداعی خود برای نقد استفاده کند که البته محک ارزیابی آن منطقی بودن است. همچنین می تواند از نظر دیگران بهره برد. در مورد متأخر کار ناقد در چارچوب نوشته های پیشین صورت می گیرد و در صورت ابداعی بودن نقد شاید بتواند به متون گذشته نکته تازه ای را هم اضافه نماید. در این نوشتار این قلم ادعای ابداعی ندارد اما تلاش نموده است از اصل منطقی بودن پیروی کند و انتقادات را با توجه به اصول مورد توافق اکثر نویسندگان پیش برد

در فصل اول نویسنده محترم می خواهند روش و چارچوبی برای نظریه پردازی بنیادی ارائه نمایند. در واقع قصد ایشان از تألیف این فصل ارائه فلسفه فلسفه علوم انسانی است. به زعم خود ایشان در جمع بندی و نتیجه گیری فصل، در این فصل ایشان به سه پرسش اساسی چستی، چرائی و چگونگی فلسفه علوم انسانی با رویکرد اسلامی پاسخ داده اند. ابتدا فلسفه علوم انسانی را تعریف می کنند و ملاک اسلامیت آن را بیان می دارند. در مورد چستی فلسفه علوم انسانی می فرمایند ماهیتی پیشینی و پسینی دارد. پیشینی است زیرا هر کس بخواهد در مورد کنش انسانی که موضوع اصلی علوم انسانی است، سخن

بگوید باید مبانی فلسفی و یا کلیاتی را در نظر داشته باشد و بعد به تولید آن علم بپردازد. پسینی است زیرا در علوم انسانی به آثار کنش انسانی پرداخته می‌شود و بر این اساس کلیاتی به عنوان نظریه پرداخته می‌گردد. البته توضیح می‌دهند که در این کتاب تأکید ما بیشتر بر وجود پیشینی فلسفه علوم اجتماعی است. معتقدند برای تولید علوم انسانی لازم است فلسفه ای اختیار کنیم و ایشان با استناد به نوشته‌های علامه طباطبائی و شهید مطهری فلسفه تولید علوم انسانی اسلامی را فلسفه اسلامی که همانا حکمت متعالیه است قرار می‌دهند. وجود علم را به موضوع آن نسبت می‌دهند و کنش انسانی را موضوع علوم انسانی قلمداد می‌کنند. با توجه به این که انواع کنش انسانی، اعم از اقتصادی، اجتماعی، مدیریتی، و غیره داریم پس علوم انسانی مختلف نیز خواهیم داشت.

برای توضیح چگونگی، ایشان طی نموداری در صفحه ۵۶ فرایند تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی را طی مراحل به شرح زیر بیان می‌دارند: ۱- موضوع: ملاک تمایز علوم. ۲- فروض بنیادی: اثبات وجود و نحوه وجود موضوع در فلسفه مبتنی بر مبانی معرفت شناختی. ۳- روش متناسب با فروض بنیادی. ۴- فروض بنیادی و روش علوم: فلسفه علوم. ۵- کنش انسانی به مثابه موضوع علوم انسانی. ۶- مکاتب و پارادایم‌های مختلف در قلمرو فلسفه علوم انسانی. ۷- فلسفه اسلامی علوم انسانی به مثابه پارادایم اسلامی علوم انسانی. معتقدند بعد از طی این ۷ مرحله می‌توان رفتار انسانی را نظریه پردازی کرد. در صفحه ۶۱ طی نمودار دیگری فرایند شکل‌گیری رفتار ارادی انسان در محیط غیر ارادی را نظریه پردازی کرده تصویر می‌کنند. بر اساس این نمودار انسان در چارچوب‌های غیر ارادی محیط بر او، به ترتیب خدا، جهان، جامعه، و فطرت عمل می‌کند. در اعمال ارادی، انسان مبتنی بر قوای عقل، خیال و حس، تفکر می‌کند. بر مبنای این تفکر شناخت فلسفی پیدا می‌کند. با خدا، جهان، جامعه، و خود نسبت برقرار می‌کند. توجه پیدا می‌کند. این توجه طی فرایند‌های درونی، مبدل به عمل و رفتار می‌شود. در واقع این نظریه مبنای بررسی کنش انسانی از دیدگاه ایشان می‌باشد و نظریه تحقیقشان تلقی می‌شود.

برای تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی بر اساس حکمت صدرائی ایشان در صفحات ۶۷ تا ۶۹ ده مرحله را بیان می‌دارند. در مرحله اول فرض ایشان بر این است که رفتار ارادی انسان در چارچوب غیر ارادی ذکر شده در بالا شکل می‌گیرد. پس باید این چارچوب را پذیرفت. در مرحله دوم مفهوم خلافت الهی به جای انسان خود مختار در نظریات اومانیستی قرار می‌گیرد. در مرحله سوم ربوبیت مستمر الهی مد نظر قرار می‌



گیرد. در مرحله چهارم "مشکک بودن پیوستاری و ناگسسته وجود از خاک تا خدا، مبنای تنظیم نسبت انسان با جهان در مقایسه با [به جای] ناتورالیسم" در مکاتب سکولار قرار می گیرد. در مرحله پنجم اصالت فرد و جامعه توأمان در نظر گرفته می شود. در مرحله ششم تقرب مستمر انسان که موجب تحقق قهری همه کمالات او می گردد، هدف رفتار انسانی مورد نظر قرار می گیرد. در مرحله هفتم، "انسان با عمل خویش، هستی خود را - به سمت بی نهایت - و به صورت تدریجی می آفریند." در مرحله هشتم، انسان و جامعه در هر سطح وجودی، چون اعمال خویش را با استدلال پیش می برند دارای یک نظام عقلانی ویژه هستند. در مرحله نهم، علوم انسانی و اجتماعی مأمور تبیین رفتارها و پدیده های فردی و اجتماعی انسان در هر یک از سطوح نظام عقلانی فوق هستند از این جهت نمی توانند جهان شمول باشند. و در آخرین مرحله، چون "انسان به عنوان موضوع علوم انسانی و انسان به عنوان عالم علوم انسانی دارای هویت فازی (ذومراتب) است، علوم انسانی به صورت مضاعف دارای هویت فازی خواهد بود."

در مورد چرایی و فایده فلسفه علوم انسانی با نگرش اسلامی شش مورد را در صفحات ۶۷ و ۶۹ ذکر می کنند و در مجموع برای ارزیابی علوم انسانی موجود اعم از اسلامی و غیر اسلامی، و تداوم فلسفه اسلامی در عمل فردی و اجتماعی، وجود آن را ضروری می دانند. حال به ارزیابی مطالب آمده در این فصل می پردازیم. اگر مطالب آمده در این فصل از نظر نگارش منقح تر شود به نظر می رسد خواننده برداشت سراسر تر و دقیق تری از مطلب خواهد داشت. طبق منویات نویسنده محترم، روند حاکم بر چگونگی تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی بسیار آموزنده، جامع و خوب تنظیم شده است. هر چند نقطه ابهاماتی برای این قلم در آن مشاهده می شود که با طرح آن ها امید است کمکی به پیشبرد این جهاد مقدس کرده باشد.

اول این که استفاده از مفاهیم مشترک بین علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه رایج، خلط معانی ایجاد می کند و دقت را از آن ها سلب می نماید. هر چند این اشتراک لفظ ها موجب می شود خوانندگان عادی زودتر و راحت تر به مفاهیم مورد نظر نویسنده محترم پی ببرند اما برای کسانی که می خواهند به فلسفه اسلامی علوم انسانی به عنوان رشته ای مستقل بنگرند و در این رشته کار فکری را ادامه دهند، کار کمی بی دقت نمود پیدا می کند. از جمله این مفاهیم همین "کنش انسانی" است. از دیگر موارد می توان، برای مثال، استفاده از عبارت "هسته سخت لاکتوش"، "منطق فازی" و کلمه "پارادایم"، ذکر به میان

آورد. این کلمات در متون موجود معانی خاص خود را یافته اند. هر چند معانی مورد استفاده نویسنده محترم از این موارد هم نزدیک به مفاهیم جا افتاده موجود است اما وقتی با دقت بیشتری مطلب پی گیری می شود اختلافاتی مشاهده می شود. برای مثال کلمه کنش عمدتاً توسط ماکس وبر وارد علم جامعه شناسی کلاسیک شد. او از یک زاویه فردگرایانه به کنش انسانی می نگرد و آن را تمامی رفتارهای انسانی که در آن فرد کنشگر معنای ذهنی را به رفتارش نسبت می دهد، تعریف می کند (کرایب، ۱۳۸۲: ۹۴). این معنی به نحوی که وبر کنش را تلقی می کند مورد نظر نویسنده کتاب حاضر نیست اما خواننده ای که با متون آشنائی قبلی دارد با دیدن این لفظ ذهنش به سمت معانی قبلی از جمله معنی مورد نظر وبر، سوق پیدا می کند و ممکن است دچار سوء تفاهم با نویسنده محترم شود. بنابراین لازم است نویسنده محترم وجه افتراق خود با وبر را بیان دارند تا خواننده دچار سوء برداشت نشود. ورود به همه این اصطلاحات و بیان دقیق معانی هر یک از عهده این نقد خارج است اما همین یک اشاره امیدواریم اهمیت این اصلاح را نشان داده باشد. پیشنهاد این قلم این است که نویسنده محترم در متن، در اولین کاربرد این کلمات و عبارات، به لغت شناسی تخصصی آن پردازند و نهایتاً مفهوم مورد نظر خود را در زمینه فلسفه اسلامی علوم انسانی دقیق و روشن بیان دارند. به این ترتیب آن اندک اختلاف معنی بین کلمات به کار گرفته شده توسط ایشان با معانی مصطلح در نوشته های علوم انسانی و اجتماعی رایج، روشن می شود و خواننده به درک نظریه نویسنده محترم نزدیک تر می گردد. اضافه کردن لغت نامه تخصصی به انتهای کتاب هم در کتب علمی معمول می باشد. به خصوص با توجه به تأسیسی بودن مطالب آمده در این کتاب این امر از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

در بند دوم از چگونگی تولید فلسفه علوم انسانی فروض بنیادی خود را "اثبات وجود و نحوه وجود موضوع در فلسفه مبتنی بر مبانی معرفت شناختی" ذکر می کنند. وقتی در فلسفه صحبت از "اثبات وجود و نحوه وجود موضوع" می شود در واقع سخن از هستی شناسی به میان آمده است. هر چند در انتهای عبارت مبتنی بر معرفت شناسی هم ذکر شود، اما ابتدا وجود مورد نظر ایشان است. بحث تقدم و تأخر هستی شناسی و معرفت شناسی خود محل مناقشه میان متفکرین در فلسفه است. از دیدگاه این قلم، البته هر شناختی مبتنی بر اصول معرفت شناسی صورت می گیرد. اما به نظر می رسد برای آغاز حرکت شناخت، ابتدا منطق، قبل از معرفت شناسی مطرح می شود. اگر پایه بحث را تا

سطح منطقی پائین ببریم، اصول منطقی کمک می کنند تا شناخت اجمالی از وجود و هستی پیدا کنیم و بعد برای غور در آن وجود، معرفت شناسی خود را از مکتب، و صد البته بر پایه همان منطق استخراج می کنیم. به هر صورت این بحثی است که در کتاب از کنار آن عبور شده و به نظر می رسد که نظر نویسنده محترم، نیاز به بررسی و بحث بیشتری در این قسمت دارد.

علاوه بر مطلب فوق بحث در مورد وجود و ماهیت و اصالت دادن به هر یک خود از جمله مباحث مهمی است که در متون فلسفه اسلامی دیده می شود. حداقل تعیین مرز بین این دو در گفتارهای فلسفی ملاحظه در این کتاب مهم است. هر چند برخی از فلاسفه متأخر این دو را کنار گذاشته و به اصالت فاعلیت می اندیشند (میرباقری ۱۳۹۱).

اگر در بند ۳ از همین ۷ بند به جای کلمه "روش" از کلمه "روش شناسی" استفاده شود به نظر روند تولید فلسفه علم، منطقی تر پیش می رود. معمولاً بر اساس هستی شناسی و معرفت شناسی، روش شناسی تدوین می شود و بعد در چارچوب روش شناسی تدوین شده، روش طراحی می گردد. به فرض همراهی با نویسنده محترم، در بند ۴ بر اساس فروض بنیادی و روش شناسی، فلسفه علوم تدوین می گردد و در مرحله ۵ موضوع علم (که در بحث علوم انسانی کنش انسانی در نظر گرفته شده است) بر اساس آن فلسفه مورد توجه قرار می گیرد و رویکرد یا مکتب جدید تولید علم (مرحله ۶) در مقایسه با دیگر رویکردها شکل می گیرد. در مرحله هفتم اثبات برتری این رویکرد نسبت به دیگر رویکردها صورت می پذیرد و فلسفه اسلامی علوم انسانی برای پرداختن به موضوعات مختلف کنش انسانی انتخاب می شود.

همین اشکال در نمودار صفحه ۳۳ که فرایند تولید علم را از دیدگاه نویسنده محترم نشان می دهد نیز وجود دارد. در واقع این نمودار افق کاربرد فلسفه در تولید علم را نشان می دهد. در این نمودار جای روش شناسی و جایگاه آن خالی است. در ضمن به نظر می رسد اگر حلقه دوم (موضوع علم) و حلقه سوم (فروض بنیادی و روش شناسی) فلسفه علوم) جایشان با یکدیگر عوض شود روند، روشن تر و طبیعی تر به نظر می آید. از دیدگاه این قلم، در این نمودار، طبق عرف موجود، چهار حلقه از حلقه پنجم به بعد در محدوده روش تحقیق قرار می گیرد.

در همین قسمت، یعنی صفحه ۳۳، نویسنده محترم تطابق با واقع را ملاک صحت معرفی می نمایند. به خصوص در علوم اجتماعی وقتی به صورت پسینی به تولید علم می

پردازیم، تطبیق با واقع بسیار گمراه کننده می‌شود. در این صورت، محقق ملزم می‌شود آن چه در حال وقوع است را نه تنها صحیح فرض کند بلکه ملاک صحت قرار دهد. انتخاب ملاک تطبیق با واقع در علوم انسانی موجود، موجب شده است تا اکثریت وقوع، ملاک صحت قرار گیرد و چه خوب علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پیروی از این اکثریت در امور اجتماعی را انحراف از حق و پیروی از هوا و هوس تلقی کرده اند (طباطبائی، بی تا، جلد هفتم: ۱۷۶-۱۷۰). به گفته ایشان مردم بر اساس رأی خود عمل می‌کنند. اگر این رأی بر اساس شرع نباشد، بر اساس میل صادر می‌شود. در نتیجه میل اکثریت که در جوامع غیر دینی به دنبال التذاذ مادی است، ملاک صحت تلقی می‌شود. از نگاه فلسفی، در واقع علوم انسانی مبتنی بر صحت عملکرد اکثریت (صحت وقوع) بر اساس فروض پیشینی انسان گرایانه (اومانستی) تنظیم شده است و با مبانی فلسفی اسلامی که انسان را خلیفه خدا روی زمین می‌داند، (رفیعی، ۱۳۹۶: ۶۸) سازگار نیست. خلیفه خدا روی زمین شدن آدابی دارد که توسط پیامبران تشریح و تشریح شده است. برای علوم انسانی اسلامی می‌باید مطابق با و بر اساس دریافت‌های فلسفه اسلامی ملاک صحت انتخاب کرد. اگر گفته شود که ما وقوع را در جامعه اسلامی در نظر می‌گیریم نه جامعه ماده گرا، آن گاه می‌گوییم: کدام جامعه محقق شده اسلامی؟ اگر منظور جامعه ایده آل اسلامی است که در آن صورت به چیزی جز احکام دین اتکاء نکرده ایم. در این صورت آیا بهتر نیست که ملاک صحت را همان احکام الهی قرار دهیم نه صرف وقوع؟

از جمله اشکالات دیگر که در نظر گرفتن وقوع به عنوان ملاک صحت به وجود می‌آورد ثابت فرض شدن عالم است. خوب می‌دانیم که در عالم هیچ چیز به جز ذات اقدس الهی ثابت نیست. همه چیز در حال حرکت و به قول ملاصدرا در حال شدن است. یکی از برتری‌های ملاصدرا نسبت به فلاسفه گذشته اسلامی وارد کردن حرکت به فلسفه است که نویسندگان محترم هم در صفحه ۵۸ کتاب به آن اشاره فرموده‌اند. حرکت جوهری که از ابداعات فلسفی ملاصدرا است مبتنی بر اصل صیرورت است. در بین فلاسفه قدیم یونان نیز هراکلیتوس که قبل از ارسطو و سقراط زندگی می‌کرد معتقد بود که هیچ کس نمی‌تواند در یک رودخانه دو بار شنا کند (پایا، ۲۵۴: ۱۳۹۰). زیرا هم آب رودخانه عوض می‌شود و هم آن شخص تغییر می‌یابد. به عبارت دیگر در فهم واقعیت زمان و مکان تأثیر دارند. یا به عبارتی زمان و مکان دو بعد از هر واقعیت هستند. اگر چنین است به خوبی می‌دانیم که زمان و مکان همواره در حال تغییرند و استناد به یک واقعیت ثابت نمی‌تواند

رافع نیاز ما بر اثبات چیزی باشد. هر مقطعی را که در نظر بگیریم در مقطعی دیگر در مورد آن در حال گفتگو و قضاوتیم.

در نمودار صفحه ۶۱ بیان شده است که سه قوه عقل، خیال و حس به عنوان قوای انسانی در چارچوب اراده خدا، جهان، جامعه و فطرت عمل می کنند. در ادامه، تفکر که فعل عقل است، از این سه قوه نتیجه گیری می شود و بر همین اساس شناخت فلسفی مبنای تعیین نسبت انسان با آن چهار وجودی که در چارچوبشان عمل می شود قرار می گیرد. در این جا معلوم نیست قوای خیال و حس کجا می روند و چه نقشی در بقیه مراحل و به خصوص در تعیین نسبت با چهار وجودی که انسان را احاطه کرده اند بازی می کنند؟ به نظر می رسد وقتی می خواهیم چند عامل را مؤثر بدانیم باید منطق و روشی را برای مطالعه انتخاب کنیم که همه موارد تأثیرگذار را ببیند و در خود داشته باشد.

در صفحه ۶۶ نویسنده محترم خود، انسان اقتصادی را که در متون مربوطه، انسان عقلانی (rational man) در نظر می گیرند، رد کرده و می فرمایند:

... صفر انگاری هر یک از این تمایلات به معنای پایان وجود آدمی است. بنابراین تلاش انسان در حیات دنیوی، فقط متناظر با منفعت طلبی قابل فهم نخواهد بود. در نتیجه، فهم کنش های انسانی به صورت تجزیه شده نیز غیر واقعی است. هر کنش انسانی ای، محصول تلاش برای تحقق هم زمان همه تمایلات آدمی است. براین اساس برای نمونه یک انسان اقتصادی به معنای انسانی که فقط به دنبال حداکثر سازی منافع مادی است، اساساً وجود خارجی ندارد.

بنابراین هر کنش و رفتار انسانی ای باید مرتبط با همه تمایلات ذاتی و در نتیجه همه اهداف انسانی تبیین شود. در حکمت صدرائی نیز از منظر دارایی ها، تنها تفاوت انسان با دیگر موجودات، عقل آدمی است؛ اما عقل آدمی - از آن رو که شناخت همه عوامل مؤثر بر انسان در مسیر این صبرورت (شدن) مستمر وجودی برای او ممکن نیست - خود را نیازمند هدایت های خداوند می یابد. این در حالی است که در حکمت صدرائی، ظرفیت وجودی عقل آدمی محدود به حدودی که عقل گرائی متعارف می پندارد نیست؛ زیرا انسان با ارتقای مستمر وجودی به سمت کمال مطلق، دارای توان شناختی شهودی نیز خواهد بود (رفیعی، ۱۳۹۶: ۶۶).

در ادامه با استناد به حکمت صدرائی عقل عملی و عقل نظری را معرفی می کنند و ضمن بیان همکاری این دو، از زاویه حکمت صدرائی، فلسفه را به گونه ای تعریف می کنند که گوئی محصول عقل عملی است (رفیعی، ۱۳۹۶: ۶۷). "منظور از عقل عملی،

عقلی است که همه محاسبات لازم را برای انتخاب های آدمی انجام می دهد" (همان). بر این اساس می فرمایند انسان همه بایدها و نبایدهای مورد نیاز برای عمل به منظور نیل به کمال و جودی خود را با عقل عملی تولید می کند. در این جا سؤالی که پیش می آید این است که نسبت خیال و حس در عقل عملی چگونه بر قرار می شود و چه مقدار است؟ جمع بندی ایشان در مبحث فوق این است که "شاکله آدمی به عنوان منشأ و فاعل کنش آدمی، محصول تکرار عمل است" (همان). باید گفت که در همه این توضیحات جایگاه خیال و حس معلوم نیست و رابطه شناخت عقل عملی یا عمل و شناخت شهودی، در یک معادله مشخص معلوم نشده است.

جمع بندی ایشان از این مبحث در بند یک از مراحل تولید فلسفه اسلامی علوم انسانی چنین ارائه می شود:

انسان هستی خویش را با عمل خویش و با استفاده از توان های ذاتی خود اعم از قوای حیوانی و قوای انسانی (فردی نظیر عقل، و امکان زندگی اجتماعی) با توجه به نوع نگرشی خاص نسبت به هستی خود و هستی مؤثر بر خود و در راستای تحقق همه گرایش های ذاتی خویش می آفریند (رفیعی، ۱۳۹۶: ۶۸-۶۷).

در این جمع بندی جای توضیح چند نکته خالی است: ۱- رابطه عقل عملی و نظری در این فرمول جمع بندی شده چگونه برقرار می شود؟ "امکان زندگی اجتماعی" که در این جمع بندی آمده به چه مفهوم است؟ نگرش خاص انسانی چگونه تولید می شود و چه نسبتی بین عقل، خیال و حس در آن برقرار است؟ نگرش انسان نسبت به هستی مؤثر بر خودش چگونه ایجاد می شود؟ در این نگرش هم سهم عقل، حس و خیال چه مقدار است و چگونه تعیین می شود؟ "همه گرایش های ذاتی انسانی" کدامند؟

در فصل دوم کتاب نویسنده محترم بر اساس نظریه ای که در فصل اول آمده به کنش انسانی می پردازد و تلاش می کند معادله و یا فرمول این کنش را ارائه نماید. در قسمت جمع بندی فصل، صفحه ۱۸۹ شکل ۲-۵ خلاصه مباحث این فصل را در بر دارد. از این شکل، با توجه به توضیحاتی که نویسنده محترم ارائه نموده اند، چنین استفاده می شود که در چارچوب جبر خدا، جهان، جامعه و فطرت، شاکله انسان با عمل او شکل می گیرد. در قالب این پنج عامل، حس، خیال، وهم و عقل موجب توجه کنش گر می شوند. عقل از مسیر معرفت شناسی، هستی شناسی به نسبت انسان با خدا، جهان، جامعه و خود توجه می کند. مجموعه نسبت یابی انسان با چهار مفهوم خدا، جهان، جامعه و فطرت، باور انسان را

تشکیل می دهد. باز توجه حاصل می شود. ارزش ها، اهداف و بایدها اعتبار می شوند. در اثر این ها، تصور فایده ایجاد می شود. بعد تصدیق فایده به وجود می آید. بر این اساس میل ایجاد می شود و به دنبال آن شوق حاصل می گردد. تصمیم یا انتخاب گام بعدی انسان است. انسان، بعد از تصمیم یا انتخاب، نیت یا قصد و سپس اراده می کند و عمل شکل می گیرد. این عمل خود در اثر تکرار به فطرت ثانویه تبدیل می شود و جزء شاکله فرد می گردد و مجدداً همین جریان تکرار می شود. بر اساس این نمودار، چون بعد از باورها، عقلانیت عملی، عاملی است که تحت تأثیر الهام یا وسوسه، که عقلانیت شناختی عامل معرفی می شود، کل جریان را پیش می برد، انسان به مثابه علم تعریف می شود.

در این فصل هم نقش حس، خیال و وهم (که در فصل قبل یادی از آن نشده بود) در کل جریان شکل گیری کنش انسانی مورد توجه قرار نگرفته و به نظر می رسد که اثر همه این ها در عنوان "عقل عملی" خلاصه شده است. در صفحه ۱۷۲ اشاره ای به وجود عقل، تخیل و وهم در ادراک می شود، اما نقش هر یک از این ها، میزان مشارکت و نحوه حضورشان در ادراک و نهایتاً عقل عملی توضیح داده نشده است. در نمودار صفحه ۱۸۹ مجدداً معرفت شناسی مقدم بر هستی شناسی آمده است. و سؤال های دیگری به ذهن می رسد که در این فصل نمی توان پاسخ آن ها را یافت. از جمله:

اگر شناخت عقلی انسان کافی نیست و شناخت شهودی هم مورد نیاز است و انسان دارای حس، خیال، و وهم هم می باشد، همچنین مجموعه اعمال انسانی است که شاکله او را معین می کند، چرا انسان به مثابه علم در نظر گرفته شده است؟ در صفحه ۱۸۳ آمده که رفتار انسانی دارای خاستگاه غیر معرفتی نظیر ملکات نفسانی، خواطر نفسانی، گناه، عادات، تعصب و طبع انسانی نیز هست. نقش این امور در شاکله انسانی، در علوم انسانی اسلامی، چگونه توجیه می شود و نسبت سنجی می گردد؟ آیا می توان این امور را در علوم انسانی اسلامی به صورت کمی هم مطالعه کرد؟ اگر بلی، چگونه؟

در این نمودار (صفحه ۱۸۹) جایگاه اراده در حلقه قبل از عمل آمده است. آیا اراده انسان در تفکر، انتخاب نوع معرفت شناسی و هستی شناسی، در ایجاد باورها، انتخاب ارزش ها، اهداف و بایدها، تصور کردن فایده و تصدیق آن، میل و شوق پیدا کردن، تصمیم گرفتن یا انتخاب کردن و نیت و قصد کردن هیچ دخالتی ندارد؟

در صفحه ۱۲۹ آمده که رفتارها و پدیده های انسانی را نمی توان بر اساس یک نظام عقلانیت و استدلال های واحد توضیح داد. آیا بر این اساس می توان علوم انسانی داشت؟

در این فصل برخی از مطالب صرفاً با توجه به اعتقاد و دانش عمومی و بدون استدلال مبتنی بر مبنای فلسفی و منطقی بیان شده است. از جمله در صفحه ۱۶۰ آمده "یکی از مختصات دین اسلام، این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته، هیچ کدام را از قلم نینداخته و به هیچ کدام از آن‌ها سهم بیشتری از حق طبیعی آن‌ها نداده است." به حکم اعتقادی که به دین مبین اسلام داریم می‌پذیریم، اما در یک متن علمی آن هم در مورد علوم انسانی می‌توان با چنین کلی‌گویی از کنار مسئله عبور کرد؟ در شکل ۲-۱ در صفحه ۱۲۹، و شکل ۲-۲ در صفحه ۱۵۱ و شکل ۲-۳ در صفحه ۱۶۱، مفاهیم آمده بر چه مبنایی انتخاب شده‌اند؟ سلسله مراتب و نسبتشان بر اساس چه منطقی تنظیم شده است؟ نحوه اثرگذاری آن‌ها بر یکدیگر چگونه است؟

در فصل سوم با عنوان "فروض بنیادی علوم انسانی در چهارچوب حکمت صدرائی"، نویسنده محترم تلاش در رسیدن به این فروض دارد. در جمع بندی فصل خلاصه این فروض بنیادی در ۸ بند آمده است.

۱- کنش آدمی محصول واقعیت ذومراتب اوست؛ ۲- واقعیت کنشگر واقعیتی هنجاری است؛ ۳- شاکله فاعل کنش است و نه فطرت؛ ۴- عقل کنشگر دارای واقعیت فازی است؛ ۵- اهداف کنش تجزیه ناپذیر است؛ ۶- تنوع و تغییر آدمی مهمتر از شباهت و ثبات آدمی است؛ ۷- آفرینش فرد و جامعه پایان نیافته است؛ ۸- خلاقیت، مهمترین خصوصیت واقعیت کنشگر است؛ و به عنوان مهم ترین دستاورد، واقعیت فازی فرد و جامعه به مثابه منشأ کنش فرد و پدیده های اجتماعی (رشد فردی و پیشرفت اجتماعی) به مثابه موضوع علوم انسانی است؛ و هر سطح از وجود و هستی فرد و جامعه متناظر با یک سطح از عقلانیت کنش آدمی است. بر اساس این دستاورد مهم هدف و غایت علم در قلمرو تجویز: برنامه ریزی برای تربیت فرد و پیشرفت جامعه خواهد بود (رفیعی، ۱۳۹۶: ۲۳۴).

این جمع بندی، با توجه به مطالب آمده در این فصل و کل کتاب بسیار روشن و مهم است. اندیشمندان مختلفی که در زمینه علوم انسانی اسلامی کار فکری می‌کنند نیز کما بیش با این نتایج هم سو می‌باشند. اما خلل هائی در فصل مشاهده می‌شود که لازم است مورد توجه قرار گیرد. رفع این کاستی‌ها موجب اتقان و اعتبار بیشتر این جمع بندی خواهد شد.



یکی از اشکال هائی که در مورد فصل دوم گرفته شد در این فصل هم خود را نشان می دهد: بیان مطالب اعتقادی به صورت خطابی و بدون در نظر گرفتن منطق و استدلال لازم برای آن. برای مثال در صفحه ۲۱۲ تا ۲۱۷.

از دیگر مشکلاتی که در این فصل به چشم می خورد روشن بیان نشدن رابطه فرد و جامعه و نوع و شیوه رابطه بر قرار کردن این دو موضوع است. برای مثال در نمودار ۳-۱ در صفحه ۱۹۷ عبارت "وجود جامعه مثل فرد" آمده است اما این مطلب توجیه علمی نشده است. برخی مطالب این فصل مبتنی بر اصالت فرد (مثلاً در صفحه ۲۰۹) و برخی دیگر مبتنی بر اصالت جامعه (مثلاً در صفحه ۲۲۶) بیان شده است. به نظر می رسد که صرفاً برخی از عنوان های بررسی شده در فصل در این نمودار آمده است. سؤال دیگری که در همین جا به ذهن می رسد این که چرا از شکل ۲-۵ آمده در فصل قبل در صفحه ۱۸۹ برای مطلع این فصل استفاده نشده است؟ آیا اگر از آن نمودار استفاده می شد پیوستگی مطالب بیشتر نمی شد؟

در صفحه ۲۰۷ در عنوان ۲، عبارت "جامعه به مثابه منشأ کنش جامعه و پدیده های اجتماعی"، و به طور کلی کل عنوان مبهم به نظر می رسد. در ادامه بند ۸ جمع بندی و نتیجه گیری، که عین آن در فوق آمد مطلب مشابهی وجود دارد که اگر این عنوان همان جمع بندی است اصلاح لازم آن را روشن می کند. همان طور که قبلاً گفته شد، در صفحه های ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، و ۲۱۷ خطاب هائی آمده است که چگونگی آنان روشن نیست.

فصل چهارم و انتهائی این کتاب تحت عنوان "ملازمات روش شناختی" آمده است. جمع بندی و نتیجه گیری نویسنده محترم از این فصل در شکل ۴-۲ ارائه شده است. در این نمودار عنوان های نتیجه گیری شده همراه با توضیحاتی از جانب این قلم، به شرح زیر آمده است. ۱- "تمایز علوم اجتماعی بر اساس مسائل زندگی و نه بر اساس انگیزه های رفتار؛" ۲- "مدل عقلانیت فازی"، که همان ذومراتب و تشکیکی است. ۳- مطالعات به دو قسم "شهودی و مستقیم" مورد نظر نویسنده محترم است؛ ۴- "محدودیت عقلانیت شناختی"؛ ۵- "اعتبار روش های معناکاو، علت کاو و دلیل کاو"؛ ۶- "عدم امکان تعمیم نتایج مطالعات تجربی"؛ ۷- "برنامه ریزی مهم تر از پیش بینی"؛ ۸- "وظیفه علم انسانی تبیین تغییرات و تفاوت های رفتارها و پدیده های انسانی"؛ ۹- "شاکله مبنای روش

قیاسی"؛ ۱۰- "محدودیت روش تجربه حسی حتی برای شناخت امور محسوس"؛ ۱۱-  
"جدائی ناپذیری علم و عالم" (رفیعی، ۱۳۹۶: ۳۰۰).  
این موارد ۱۱ گانه با پاراگرافی که در صفحه ۳۰۲ نوشته شده است کامل می‌گردد.

بنابراین در چهارچوب نظری این پژوهش، رفتارهای یک فرد، یا یک گروه یا یک جامعه باید مرتبط با نوع تلقی و سطح نگرش آن‌ها از خدا، انسان، جامعه و جهان - که یک تلقی فازی (ذو مراتب) است - و سطح عقلانیت و علم آن‌ها و مرتبط با همه گرایش‌های انگیزه‌های فطری و شاکله فرد و جامعه، اما متفاوت با گذشته خود و متفاوت با دیگران، با استفاده از همه منابع معتبر شناخت توضیح داده شود. روشن است که هر اندازه رفتارها خاص تر و به لحاظ اجتماعی متکثرتر و متنوع تر توضیح داده شوند، واقعی تر اما پر زحمت تر و در یک حالت حداکثری غیر ممکن می‌شود. البته حدی از رفتارها نیز می‌تواند مرتبط با فطرت مشترک انسانی توضیح داده شود، که البته از وضوح اندکی برخوردار است؛ زیرا دنیای واقعی انسان‌ها دنیای شاکله‌های متمایز است (رفیعی، ۱۳۹۶: ۳۰۲).

مطالب آمده در این بند برخی نارسائی‌های ۱۱ مورد را پوشش می‌دهد. مثلاً در مورد شاکله و فطرت، توضیحات آمده تا حدی حذف فطرت از مطالعات انسانی را که در بند ۹ آمده است جبران می‌کند. اما هنوز ابهاماتی وجود دارد. برای مثال در فصل اول تفاوت بین علوم، وابسته به موضوعشان در نظر گرفته شده و کنش انسانی موضوع علوم انسانی معرفی شده است. در بند یک جمع‌بندی، تمایز علوم اجتماعی بر حسب مسائلمان بیان شده است. در بند ۲ مدل عقلانیت فازی برای بررسی‌های علمی اتخاذ شده است؛ اما در بند ۳ مطالعات شهودی هم مورد توجه قرار گرفته. آیا مطالعات شهودی هم با مدل عقلانیت فازی انجام می‌شود؟ اگر منظور از مدل عقلانیت در بند ۲ منطبق باشد، و برای دریافت‌های شهودی هم در نظر نویسندۀ محترم منطبق لازم باشد، به نظر می‌رسد که اشکال مرتفع شود. البته در این صورت محدودیت عقلانیت شناختی در بند ۴ هم باید به نحوی رفع و رجوع شود. در بند ۶ اگر امکان تعمیم مطالعات تجربی وجود نداشته باشد باید روشن شود که در علوم انسانی اسلامی از این نوع از مطالعات چه بهره‌ای خواهیم برد. و اگر طبق بند ۱۰ مطالعات تجربی حسی نفی شود چه روشی برای استفاده از حس در مطالعات تجربی اسلامی پیشنهاد می‌شود؟ و آیا اساساً مطالعه تجربی، در علوم انسانی اسلامی مورد نظر نویسندۀ محترم خواهیم داشت؟ وقتی برنامه ریزی مهم تر از پیش‌بینی

است (بند ۷) تلویحاً پیش بینی پذیرفته شده است. حال باید روشن شود که بر اساس این روش شناسی پیش بینی برای چه و چگونه انجام می شود؟ در بند ۱۱ جدائی ناپذیری علم و عالم آمده که پذیرفته است. اما این مطلب با آنچه در متن کتاب آمده و علم و انسان عالم را یکی می داند (صفحه ۹۷) کمی مغایر می گردد که باید با توجه به اشکالاتی که در مورد روند شکل گیری کنش انسانی آمد توجیه شود. آیا یکسان بودن شکل های صفحه های ۱۸۹ و ۲۷۸ بر این اساس است؟ این همسانی چگونه توجیه می شود؟ اگر علم و عالم یکی هستند پس عمل عالم هایی که بر اساس علمشان رفتار نمی کنند چگونه توجیه می شود؟ و چرا در ضرب المثل آمده که عالم بی عمل درخت بی ثمر است؟ این گفته این همانی بین علم و عمل را زیر سؤال می برد.

در صفحه ۲۳۹ خصوصیت ذاتی علم انکشاف در نظر گرفته شده و در ضمن شناخت ذومراتب فرض شده است. سؤالی که مطرح می شود این است که در جریان علوم انسانی اسلامی چه چیزی کشف می شود؟ آیا واقعیت ثابتی وجود دارد که کشف شود؟ یا به واسطه ذومراتب بودن علم و عالم و جامعه، دیگر واقعیت ثابتی را نمی توان فرض کرد که کشف شود و به عدد انسان ها و به عدد موقعیت های تشکیکی و مختلف در جامعه نتیجه برداشت های علمی خواهیم داشت؟ در این صورت هدف علم چگونه تعریف می شود؟ در پایان همین صفحه آمده که "البته منطقاً گزاره هایی وجود خواهند داشت که صد در صد مطابق واقع خواهند بود." این گزاره ها در عالم واقع چه گزاره هائی هستند؟ قبلاً در مورد اشکالات ملاک صحت قرار دادن مطابقت با واقع هم مطالبی به عرض رسید.

#### ۴. نتیجه گیری

کتاب "... کنش انسانی در چارچوب فلسفه اسلامی ... " علی رغم نیاز به اصلاحات، کتابی بسیار ارزشمند و پربار است. تلاش نویسنده محترم برای رسیدن به یک چارچوب فلسفی و ارائه ملاحظات روشی برای تولید علوم انسانی اسلامی تلاشی مقدس و بااهمیت می باشد. در جریان این تحقیق مفاهیمی برای تبیین و رشد علوم انسانی اسلامی به دست آمده که اگر نویسنده محترم تجربیات فکری خود را به رشته تحریر در نمی آوردند دستیابی به این نتایج حاصل نمی شد. از جمله این دست آوردها این که در مکتب اسلام و با تکیه به فلسفه اسلامی می توانیم علوم انسانی غیر از علوم انسانی رایج داشته باشیم؛ علمی که از لحاظ منابع و روش، و در اثر آن نظریه پردازی، غیر از علوم انسانی موجود می باشند. این

نکته برای همه کسانی که معتقد به تمدن اسلامی هستند و چشم انداز انقلاب اسلامی را رسیدن به تمدن نوین اسلامی می بینند بسیار مهم است.

اگر تلاش نویسنده محترم در این کتاب را نوعی ورزش فکری در مورد حکمت صدرائی در رابطه با کنش انسانی تلقی کنیم، موجب باز شدن زوایای مهمی از این حکمت از زاویه کنش انسانی شده است که می تواند برای خود محقق و دیگرانی که در این مسیر به اندیشه ورزی مشغول می باشند بسیار مفید باشد. در این تحقیق نکات روشن و تاریکی از فلسفه صدرائی را در رابطه با علوم انسانی و اجتماعی می توان به دست آورد. تاکنون اندیشمندان اسلامی از زوایای فلسفی، کلامی، عرفانی و غیره، به آثار این اندیشمند بزرگ اسلامی نگریسته اند. نگاه کردن به این حکمت از زاویه کنش انسانی به عنوان موضوع اصلی علوم انسانی و اجتماعی خود نگرشی است که تازه باب شده و از ارزش بسیار زیادی برخوردار است. این نوع نگاه را می توان از دست آوردهای انقلاب اسلامی به شمار آورد.

از دیگر دست آوردهای این کتاب ذومراتب بودن دانش انسانی و خود انسان و جامعه است. برخی از اندیشمندان اسلامی تعبیر نسبی بودن این موارد را دارند که خود این تفاوت، نقطه مبارکی برای بحث و رسیدن به دریافت های بالاتر در زمینه علوم انسانی اسلامی است.

در این کتاب بر اصالت فرد و جامعه، هر دو تأکید می شود. این موضوع با توجه به حکمت متعالیه مورد توجه قرار می گیرد و دست آوردی است که می تواند در پیش برد علوم انسانی اسلامی از موضعی بالا نسبت به علوم اجتماعی رایج، پیش روی اندیشمندان رشته های علوم اجتماعی قرار دهد.

یافته دیگری که می توان از این کتاب به دست آورد، شدن تدریجی انسان و جامعه و در نتیجه تحولی بودن علوم انسانی اسلامی است. با توجه به این که انسان و جامعه در جریان تکامل تاریخی قرار دارند تأکید بر این نگاه موجب دریافت درستی از شرایط تاریخی جامعه پس از انقلاب اسلامی خواهد شد و افق آینده روشنی برای دست اندرکاران اندیشه های علوم انسانی و اجتماعی ترسیم می نماید.

نقد کتاب واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه ... (سید سعید زاهد) ۲۴۱

## کتابنامه

پایا، علی (۱۳۹۰)، "ملاحظات نقادانه در باره دو مفهوم علم دینی و علم بومی"، علم دینی. دیدگاه های و ملاحظات، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

رفیعی، عطاءالله (۱۳۹۶)، واقعیت و روش تبیین کنش انسانی در چهارچوب فلسفه اسلامی نظریه ای بنیادین در علوم انسانی، تهران: مرکز پژوهش های علوم انسانی اسلامی صدرا، انتشارات آفتاب توسعه.

طباطبائی، بی تا، تفسیرالمیزان، جلد هفتم، قم: انتشارات اسلامی.

کرایب، یان (۱۳۸۲)، نظریه اجتماعی کلاسیک: مقدمه ای بر اندیشه مارکس، ویر، دورکیم، زیمل، مترجم: شهناز مسمی پرست، تهران: نشر آگه.

میرباقری، مهدی (۱۳۹۱)، "نگاه معرفت شناسانه به علم دینی میزگرد با حضور آقایان میرباقری و رشاد"، زمانه، ش ۲۹ و ۳۰.

